

سکنجیّه و زخاریف و دیوان هزل از کیست؟

مصطفیٰ ذاکری

آقای ذاکرالحسینی در مقاله خود با عنوان «آیا فرهنگ شیرازی طنز می‌پرداخت؟» (نامه فرهنگستان، سال نهم (پاییز ۱۳۸۶)، شماره ۳، شماره مسلسل ۳۵، ص ۱۲۶-۱۴۹)، در انتساب چند اثر به میرزا ابوالقاسم فرهنگ شیرازی، فرزند وصال شیرازی، تشکیک و به دلایلی آن را رد کرده‌اند. این آثار به شرح زیرند:

– قصیده‌ای در وصف پاریس که سروده حاجی پیرزاده است و به غلط به فرهنگ نسبت داده شده است.

– رساله سکنجیّه که در سال ۱۳۱۲ در مجله ارمغان (سال چهاردهم، شماره ۶ و ۷) چاپ شده و عشرت شیرازی، نوه وصال، آن را از تألیفات فرهنگ شمرده است. آقای ذاکرالحسینی نام نویسنده این رساله را نتوانسته‌اند به دست آورند. شادروان علی اصغر حکمت، در ابتدای نسخه‌ای از آن که به خط خود نوشته‌اند، آن را از میرزا احمد وقار، پدر عشرت، دانسته‌اند.

– رساله زخاریف یا الزخاریف (سال تألیف: ۱۲۷۸ق) که، در ابتدای آن، مؤلف خود را ابوهاشم بن الشیخ المفید معرفی کرده است. این رساله به سبک و سیاق رساله سکنجیّه نوشته شده و این هر دو رساله باید از یک مؤلف باشد. زخاریف هنوز به چاپ نرسیده است.

– دیوان هزل که نسخه‌ای خطی از آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است و ناظم آن خود را هاشم یا ابوهاشم یا شیخ ابوهاشم بن مفید معرفی کرده و نام پسر

خود، داود، و برادر خود، شیخ تراب یا بوتراب، را در آن ذکر کرده است. پنج شش بیت از این دیوان در مقاله آقای ذاکرالْحسینی نقل شده است. ضمناً، در آخر مقاله، اشاره‌ای به خانواده و فرزندان شیخ هاشم شده و شجره‌نامه آنها نیز درج شده است برای آنکه نشان داده شود چنین شخصی ساخته و پرداخته ذهنی نیست.

اما مؤلف دیوان هزل سیداسدالله غزّاء (وفات: ۱۲۹۰ق) است و آن با عنوان دیوان فکاهیّات غزّاء (موسوم به هاشمیّه) در بمبئی چاپ شده^{*} و نسخه‌ای از این چاپ در اختیار راقم این سطور است و، در آن، کتابفروشی معرفت شیراز محلّ فروش آن اعلام شده است. در صفحه عنوان آن آمده است:

دیوان غزّاء موسوم به هاشمیّه از مصنّفات مرحوم سیداسدالله غزّاء

صفحات ۲ و ۳ این دیوان حاوی شرح حال مختصری است از سیداسدالله و یک بند از ترجیع‌بند ده‌بندی او در مدح امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که ظاهراً از آثار عجم فرصت شیرازی نقل شده است. فرصت می‌نویسد که سه ساعت پیش از درگذشت سیداسدالله نزد او بوده و او از هجاهای خود توبه کرده و آنها را به آب شسته است. متن دیوان حاوی قصاید و غزلیّات هجو است به ترتیب قوافی از الف تا یاء به خطّ نستعلیق خوش‌امّا با اغلاط متعدّد. سپس پنج بند از ترکیب‌بندی با عنوان «قصیده المسجدیّه» (ص ۷۷-۸۲) و یک قصیده با عنوان «فی رجوع الشّیخ یحیی من الحج» در ۴۸ بیت، باز در هجو یحیی پسر شیخ هاشم، درج شده و کتاب با دو مثنوی فکاهی (تا ص ۸۹) و مسمّطی از آقا محمدجعفر مشهور به «عاقل» با عنوان «دیوان جعفریّه» (در ۶ صفحه)، که تماماً هزل است به سبک اشعار قآنی نه هجو، پایان یافته است. کتاب به قطع جیبی در ۹۵ صفحه چاپ شده و در هیچ‌جای آن تاریخ چاپ ذکر نشده است. اما اگر مدح مندرج در مقدمه آن از آثار عجم، که چاپ اول آن مورّخ ۱۳۱۴ق است، نقل شده باشد، تاریخ چاپ طبعاً

* دستنویسی از هاشمیّه، نظم سیداسدالله غزّاء شیرازی (وفات: ۱۲۹۰ هجری) در هجو شیخ ابوهاشم، به شماره ۱۰۱۲۱ در کتابخانه آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی همچنین دو نسخه دیگر از سکنجیه یا ذکر الشفاة علی طبّ البلاهة، یکی به شماره ۱۰۶۸۱ در همان کتابخانه و دیگری در کتابخانه شخصی مهندس عبدالرزاق بغاوری محفوظ است (← متقی، حسین، «نسخه‌های طنز»، میراث شهاب، سال چهاردهم، شماره اول (پیاپی ۵۱)، قم، بهار ۱۳۸۷، ص ۹۳ و ۱۱۷ - محسن ذاکرالْحسینی

بعد از سال مذکور خواهد بود. مضافاً اینکه دیوان غزّ را ناصرالدین شاه (مقتول: ۱۳۱۳ق) دیده که البته نسخه چاپی مورّخ ۱۳۱۴ق نبوده است. کتابفروشی معرفت شیراز به احتمال قوی در زمان پهلوی اوّل یا اندکی پیش از آن تأسیس شده است.

با این توضیحات باید گفت که دو کتاب دیگر یعنی سکنجیه و زخاریف نیز از همین سیّداسدالله متخلّص به غزّاست که آنها را به نثر آمیخته به شعر نوشته و تقریباً همان مطالب را به صورت‌های دیگر تکرار کرده است.

از فحوای این سه اثر چنین برمی‌آید که سیّداسدالله غزّ با شیخ ابوهاشم بن شیخ مفید اختلاف و خرده‌حسابی داشته یا آنکه دعاوی شیخ هاشم را نادرست می‌دانسته و او را مزوّر و مدّلس می‌شمرده لذا خواسته است که او را تحقیر و بی‌سوادی او را آشکار و مفاسد او را ذکر کند. از پاره‌هایی که از سکنجیه در صفحه ۱۳۱ مقاله آقای ذاکرالْحسینی نقل شده است چنین برمی‌آید که گویا شیخ هاشم ادّعی دانش بسیار و اطلاع از علوم گوناگون داشته در حالی که در این علوم پیاده بوده است چنان‌که سیّداسدالله در هجو او گفته که بحر شعری را «بحر خزر مرگب از شش فعلنلات و دو فاعلات دانسته که مرگب است از یک وتد مخبون و چهار سبب مقتضب و صاحب کتاب مقياس النجوم مثال این بحر را بیت فیلقوس حبشی آورده» و بدین وسیله خواسته است چنین جلوه دهد که شیخ هاشم چندان از شعر و علوم و فنون شعر بیگانه است که اسامی بحور را نمی‌داند و افاعیل را نمی‌شناسد، از وتد مخبون و سبب مقتضب یاد می‌کند که در عروض وجود ندارد و از کتابی در عروض نام می‌برد که «مقياس النجوم» عنوان دارد و باید در علم نجوم باشد نه در علم عروض و فیلقوس یعنی فیلیپ، پدر اسکندر، را حبشی معرفی می‌کند و بیتی در بحر عروضی را به او نسبت می‌دهد. در صفحه بعد هم مطالب درهم برهم بسیار از قول شیخ هاشم می‌بینیم که سنه ۱۹۰۰ قبل از هبوط آدم را مطابق ۲۴۰۰ هجری دانسته است و ناپلئون را با حجّاج بن یوسف به جنگ انداخته است. ظاهراً ناصرالدین شاه برای شیخ هاشم و خانواده او حرمتی قایل بوده است و گمان نمی‌رود که این احترام بی‌دلیل باشد.

کتاب هاشمیه یا فکاهیّات غزّ به لهجه شیرازی سروده شده است و لغات فراوانی

به شیرازی در آن دیده می‌شود که ظاهراً هنوز رایج است؛ از جمله جقیدن (= پزیدن و جهیدن)، ایسواسو (= این سو و آن سو)، میچه (= زن یا دختر کلیمی که کارش زالوانداختن بود). چنان‌که می‌گوید:

میچه گر یابد به مسجد ره ز جدول‌های آب کوزه اشکسته‌اش را پُر زالو می‌کند

یا

یک پسر دارم پلید و نابکار اسم او داود و در سنّ شیباب
 گنده‌تر از خرس‌های کُندازی خرتتر از یابوهای آسیاب

که، در آن، کُنداز نام بلوکی است در جنوب شیراز به طرف بوشهر یا

سُم بکوب و دُم بیفشان ای ابو از فرح مانند یابوی چهاب*
 می‌نهند بر سر عمامه گرد و غُند می‌کند در پای خود کفش و جوراب
 * یعنی «یابوی آبکش از چاه آب»

غُند یعنی «مدور» و در قدیم کفش پاشنه‌دار و جوراب پوشیدن را از کارهای فرنگیان و ارمنیان می‌دانستند و عیب می‌شمردند.

معنای بسیاری از لغات آن را نتوانستم پیدا کنم زیرا که شیرازی آشنا پیدا نکردم که از او بپرسم. مانند میشو و پرگو در اشعار زیر:

بسکه زد غم به دلم مُشت و طپانچه بر رو صوت تیزم به مَثَل غُرَش. میشو شده است
 عمر آخر شد و عشق است هنوزم در دل گندم عمر مرا بین که چه پرگو شده است

لغات دیگری مثل شولو پولو («شلوغ پلوغ»)، غرّه تراق («رعدوبرق»)، تیلیت («ترید») نیز دیده می‌شود که هنوز رایج است. ضمناً ابیاتی که در مقاله آقای ذاکرالحسینی (ص ۱۴۲) نقل شده در صفحات ۱۶ تا ۱۸ هاشمیّه عیناً وجود دارد، که با قافیۀ دال است (سفید، ترکید، بجقید، کالخورشید، بپرسید که باید باء را کشید تا وزن درست شود) و بیت «جاء مِنْ مَّكَّةَ به شیراز ابوهاشم باز» هم در صفحه ۲۸ هاشمیّه دیده می‌شود.

اکنون این بحث را با مطلبی مهم در تاریخ مطبوعات به پایان می‌برم. این کتاب هاشمیّه باعث شد که، نخستین بار در تاریخ نشر و طبع، سانسور در ایران به وجود آید. در کتاب سرگذشت مطبوعات ایران تألیف فرید قاسمی (ج ۱، ص ۴۰۵) آمده است:

چند سال بعد از این احکام [احکام صادره و منتشره در روزنامه دولت علیّه ایران شماره ۵۵۲ مورخ پنجشنبه ۱۲ رجب ۱۲۸۰ و حکم صادره درباره میرزا محمدحسین رئیس الکتاب در

مورد نظارت بر باسمة‌خانه‌های طهران] اعتمادالسلطنه عریضه‌ای به ناصرالدین‌شاه دربارهٔ سانسور نوشت که متن آن چنین بود: بعدالعنوان... بعضی کتب تازه‌منطبعة هندوستان علی‌الخصوص بمبئی را چندی است به تهران می‌آورند، از قبیل میزان الحق در ردّ مذهب اسلام و رسالهٔ موسوم به هاشمیه در هجای یکی از علمای معتبر بلکه یک طایفه از علمای ایران که حاجی شیخ هاشم و حاجی شیخ ابوتراب امام‌جمعهٔ شیراز باشند و همچنین بعضی روزنامه‌ها از عثمانی و آلمان و فرانسه به تهران می‌آورند که سراپا بدنویسی از رجال و دولت علیّهٔ ایران است و بعضی کتابچه‌ها که تألیفات مسافرین یاوه‌گوست از قبیل مادام میرانو و دیولافوا و جمع دیگر است. طبع این کتابچه‌ها و روزنامه‌ها اشکال دارد بلکه محال است. حال چه عیب دارد رسمی که در میان اغلب دول معظمه مرسوم است یعنی سانسور در ایران هم معمول شود.

سپس در همین کتاب (ص ۴۰۶) اضافه شده است:

محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه دربارهٔ ادارهٔ سانسور در المآثر و الآثار در ذیل ادارهٔ سانسور که عبارت است از تفتیش کتب و روزنامه‌های وارده از خارج نوشته است: «چون بعضی از مطبوعات بعضی از ممالک که مشتمل بر طعن طریقی یا قدح فریقی و یا هجای شخصی و یا هزل فاحشی بود به لحاظ مبارک این پادشاه قدس اکتناه می‌رسید از انتشار آنها همواره آثار کراحت بر جبین همایون هویدا بود تا وقتی که رسالهٔ هجو سلالهٔ شیخ‌هاشم شیرازی مطبوعهٔ بمبئی را به طهران آوردند و نسخه‌ای به حضور مهرظهور بردند. از مشاهدهٔ آن اشعار ناسزاوار در حق آن دانشوران بزرگوار، نعوذ بالله من غضب الله، شعلهٔ خشم شاهنشاهی زبانه زدن گرفت و در وقت به تحجیر و اعدام تمام آن نسخ فرمان رفت. بندهٔ نگارنده که حاضر درگاه بوده معروض نمود که در دولت‌های اروپیه سدّ راه این عیب را از ممالک خویش دایرهٔ تفتیش ایجاد کرده‌اند و اسم آن سانسور است... فرمان رفت تا هم در تحت نظر این خانه‌زاد در حدود ایران سانسور ایجاد شود».

از این مطالب معلوم می‌گردد که اولاً یکی از اسباب مهمّ ایجاد سانسور در ایران همین رسالهٔ هاشمیه بوده است و ثانیاً گویا تمام نسخ چاپ‌شدهٔ آن را معدوم کرده‌اند و لذا بعید است که از نخستین چاپ (احتمالاً در حدود سال ۱۲۸۰) نسخه‌ای مانده باشد و نسخه‌ای که در دست حقیر موجود است ظاهراً چاپ دیگری است که در زمان پهلوی اول منتشر شده است و نمی‌دانم از این چاپ چند نسخه موجود است ولی ظاهراً بسیار کمیاب یا نایاب است.

عزیزالله کاسب در چشم‌انداز تاریخی هجو (ص ۸۱) می‌نویسد: «ابوهاشم شیرازی نیز دیوانی در هجویات به لهجه شیرازی دارد.» و سپس در توضیحات خود (ص ۱۴۰) اضافه کرده است: «اعتمادالسلطنه نیز در المآثر و الآثار خود، در باب هشتم، در بحث از سانسور در روزگار ناصرالدین‌شاه چنین نوشته است [چند سطر از آن را که در بالا نقل شد ذکر کرده است].»

با آنکه در نقل نوشته اعتمادالسلطنه تصریح شده که رساله هجو سلاله شیخ‌هاشم شیرازی را به طهران آوردند مع ذلک، عزیزالله کاسب، چنان‌که دیدیم، در صفحه ۸۱، این کتاب را به غلط به ابوهاشم شیرازی منسوب کرده است. امید است که با این توضیحات اشتباهات فوق اصلاح گردد.

منابع

- قاسمی، فرید، سرگذشت مطبوعات ایران، ۲ جلد، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۸۰.
کاسب، عزیزالله، چشم‌انداز تاریخی هجو، ناشر: مؤلف، تهران ۱۳۶۶.

